

# بررسی رابطه بین زیبایی شناسی و هنر از دیدگاه ارسطو، افلاطون و سقراط

نازنین نیک مراد

ارشد ارتباط تصویری گرافیک دانشگاه آزاد تهران واحد الکترونیکی

nansinansi69361setare@gmail.com

## چکیده

زیبایی شناسی در آغاز، شناختی تجربی یا عملی بود ولی به تدریج به دانشی نظری مبدل گردید و سرانجام در سده هیجدهم به صورت یکی از مباحث فلسفه در آمد، فلسفه زیبایی در مراحل نخستین خود، از موضوعات فلسفه ماوراء طبیعت و فلسفه اخلاق جدا نبود. هدف از تحقیق حاضر بررسی رابطه بین زیبایی شناسی و هنر از دیدگاه ارسطو، افلاطون و سقراط بوده است. این تحقیق به روش توصیفی تحلیلی و با مطالعات کتابخانه ای انجام شده است. سقراط عمدتاً به خاطر علم اخلاق و منطق، معروف و شناخته شده است، اما شایسته جایگاهی مناسب در تاریخ زیبایی شناسی است. مطابق با این نظر که افلاطون به سقراط نسبت می دهد، تمام زیبایی این جهانی و محسوس سایه ای از زیبایی مطلق و حقیقی است که ارس به نفس الهام می کند. افلاطون زیبایی را در اندازه و تناسب می دید و عقیده داشت که زیبایی یعنی تناسب اجزا با یکدیگر و با کل مجموعه و اساس کار هنر را در سازگاری با طبیعت می دید. از نظر وی، تقارن و کیفیات اندازه همواره زیبایی را کامل می کنند. از دید ارسطو زیبایی، دستاورد هماهنگی و تناسب و سازواری اجزاء در یک سامانه شمرده می شود که در آن همه اجزاء لزوماً وحدت یافته هستند. ارسطو زیبایی را به هماهنگی تناسب و نظم آلی اجزاء در کل بهم پیوسته تعریف می کند در این تعریف زیبایی به نظم و اندازه در یک مجموعه شناخته شده است یک موجود زنده برای آنکه زیبا باشد باید در اجزایش نظمی وجود داشته باشد و همچنین دارای اندازه معینی باشد.

واژه‌های کلیدی: زیبایی شناسی و هنر - سقراط - افلاطون - ارسطو

## مقدمه

واژه هنر زمینه زیبایی شناسی است، واژه هنر که معادل است برای Art انگلیسی و فرانسه و kunst آلمانی در اصل به معنی فضیلت و برتری است ولی اکنون اولاً در معنی فن، یعنی راه و سم اجرای کاری و ثانیاً در معنی فعالیت‌های ذوقی انسان به کار می‌رود. هنر به معنی اخیر اغلب درد و معنی یکی به معنی اثر هنری و دیگری در خصوص شیوه ساختن اثر هنری، کاربرد دارد. واژه زیبایی به وسیله هنرمندان برای ابلاغ مفهوم متفاوت به کار رفته است، ولی تقریباً در همه واژه‌ها متضمن مفهوم خوشایندی است. یعنی اثر هنری با عواطفی که در هنر پذیر پدید می‌آورد، اورگانیزم را سبک بار و دستخوش آرامش می‌کند. چنان که می‌دانیم جملگی عواطفی که در هنرپذیر برانگیخته می‌شوند، ممکن است مانند عواطف مثبت برای اورگانیزم خوشایند باشد. زیرا عواطف مثبت به خودی خود خوشایند هستند. عواطف منفی نیز با آن که به خودی خود خوشایند نیستند، بروزشان از شدت ناخوشایندی آن‌ها می‌کاهد و کاهش رنج، نوعی خوشی است و این نکته مدیون ارسطو است که نخستین بار از آن به کاتارسیس تغییر کرده است.

در یونان باستان دو نوع زیبایی تحلیل کرده اند، یکی زیبایی هنری و دیگری زیبایی معنوی و اخلاقی که همان خیراخلاقی را در برمی‌گرفته است. سپس در مجموع می‌توان گفت، اندیشمندان یونانی از سقراط و افلاطون و ارسطو زیبایی اصیل را در عالم مثل و حقایق معقول پیدا کرده، و ارسطو درباره زیبایی بیشتر بر عناصر هماهنگی، نظم و اندازه مناسب تأکید داشته است.

یکی از بزرگترین نظریه پردازها در شناخت و معرفی زیبایی شناسی، افلاطون (-۳۴۷-۴۲۹ ق) است. تقسیم زیبایی محسوس و معقول از او آغاز می‌شود و یکی از نظریه پردازان می‌گوید: می‌توان افلاطون را از بعضی جنبه‌ها پایه گذار زیبایی شناسی فلسفی دانست.

بی‌گمان، جمال و زیبایی دلکش‌ترین پدیده هستی است و ادراک زیبایی نیز برجسته‌ترین امتیاز معنوی انسان محسوب می‌گردد، انسان همواره زیبایی را تجربه کرده و به آفرینش آن دست یازیده است. همانطور که گفتیم زیبایی شناسی در آغاز، شناختی تجربی یا عملی بود ولی به تدریج به دانشی نظری مبدل گردید و سرانجام در سده هیجدهم به صورت یکی از مباحث فلسفه درآمد فلسفه زیبایی در مراحل نخستین خود، از موضوعات فلسفه ماورا طبیعت و فلسفه اخلاق جدا نبود افلاطون و افلاطون و لانگینوس<sup>۱</sup> و پس از آن حکیمان عصر میانه این نسبت را حفظ کردند.

پیش سقراطیان مفهومی به نام هنرهای زیبا نداشتند. از دیدگاه یونانیان، واژه هنر، کاملاً عام و به معنای نوع قابلیت است که حقیقت را ظاهر می‌کند؛ یعنی به گونه‌ای فهمیده می‌شود که مطابق مفهوم یونانی تخته‌آست. آنان تخته را هم بر کار دست و هم بر هنر اطلاق می‌کردند. در فرهنگ یونانی، فرقی میان زیبایی شناسی و هنر مشاهده نمی‌شود و به بیان دقیق‌تر هیچ نیازی به زیبایی شناسی نداشتند.

تأمل فلسفی درباره امر زیبا، به عهد یونان و روم باستان باز می‌گردد. عهد باستان، امر زیبا را در کنار امر خیر قرار میداد و از این رو با رویکردی اخلاقی به آن می‌نگریست و این امر بر خلاف عصر جدید است که امر زیبا غالباً در کنار علم و شناخت قرار دارد و در نتیجه گرایش به جانب ارزیابی آن از دریچه معرفت صورت گرفته و از خیر اخلاقی جدا دیده می‌شود.

مهم‌ترین ویژگی زیبایی در فلسفه یونان باستان تقارن بود و در نتیجه این رایج وجود داشت که آنچه زیبایی از آن مایه می‌گیرد عبارت است از رابطه، اندازه، تناسب ریاضی و هماهنگی اجزای یک شیء یا هر هستی زیبا. این برداشت از زیبایی برآمده از آرای فیثاغورثیان بود که پذیرفته افلاطون و ارسطو واقع شد و قرن‌ها بعد سیسرو بر آن تأکید نهاد و لوسین<sup>۲</sup> گفت زیبایی چیزی جز وحدت و هماهنگی اجزای تشکیل دهنده یک کل نیست.

1 -longinus

2 Techne

3 -lucian

اصل زیباشناختی فیثاغورثی‌ها که تنها در یک مفهوم مسامحه آمیز، زیبایی را برآمده از نظم و ترتیب میان اجزا تعریف میکرد، در یونان به طور گسترده مورد پذیرش قرار گرفت. می توان گفت که این تز، در این معنا، اصلی بنیادین از زیباشناسی باستان شد. مفهوم مقیدتر زیبایی به عنوان موضوعی برآمده از عدد و نظم عددی، عقیده برخی از گرایش‌هاست که در هنر و نظریه هنر باقی ماند. برای زیبایی در معنای نخستین، یونانیان اصطلاح فیثاغورثی هارمونیا<sup>۴</sup> را در خاطر نگه داشتند، در حالی که برای توصیف زیبایی در معنای دوم طبیعت واژه سیمتریا<sup>۵</sup> را به کار بردند.

### زیبایی شناسی

لغت زیبایی شناسی از ریشه یونانی استتیکاجه معنای حساسیت است. این واژه بیشتر بر درک هنر و تجربه احساسی از آن و به روش استفاده از حسها برای دانستن و معرفت اشاره دارد. دلایل متعددی در بروز پدیده واکنش نسبت به زیبایی نقش داشته اند؛ از جمله اینکه حس زیبایی شناسی، به تحریک احساسات برای دانستن بیشتر می انجامد. (احمدی، ۱۳۹۰)

زیبایی شناسی در زبان عربی علم الحتمال و یا علم الاستحسان گفته می شود. از مطالعه تحقیقاتی که در این باره انجام شده می توان دریافت که عده ای زیبایی شناسی را فلسفه هنر دانسته و عده ای دیگر آن را فلسفه زیبایی فهمیده اند. در هر حال این دو دیدگاه از هم فاصله زیادی ندارند. دایره المعارف آمریکانا، زیبایی شناسی را چنین تعریف می کند: علم شناخت زیبایی و هنر. سپس زیبایی را از سه دیدگاه قابل بررسی دانسته است: دیدگاه علمی، دیدگاه تاریخی، دیدگاه فنی (سیستماتیک) و بینش به توضیح تاریخ آن پرداخته که چندان روشنگر نیست.

با وجود سابقه طولانی ارائه نظر درباره زیبایی، نظریه پردازی درباره زیبایی شناسی و توجه به معنی هنر و زیبایی تا سال ۱۷۵۰ که کتاب زیبایی شناسی نظری بومگارتن منتشر شد، این موضوع جزء مقولات هستی شناسی فلسفه محسوب می شد. بومگارتن درباره زیبایی شناسی معطوف به این است که انسان چگونه از حسها برای دانستن استفاده کند. زیبایی شناسی دانش گسترده ای است و در طول کوتاه حضور رسمی اش در واژه شناسی فلسفی، کاربرد زیادی داشته است. این دانش و واژه دال بر آن در بین مفاهیم متعددی که در نقد هنری - ادبی از آن استفاده می شود نیز مهم تلقی می شود. در واقع رشته ای فلسفی است که به مباحث مربوط به امر زیبا و به تبع، به مسایل ناشی شده از بررسی نقادانه هنرمی پردازد. (رابینسون، ۱۳۹۰)

در علم زیبایی شناسی پرسشهای اساسی درباره زیبایی و چیستی آن بررسی و بیان شده است، زیباشناسی بخشی از فلسفه است که زیبایی و چیستی آن را بیان می کند. پرسشهایی از این قبیل: زیبایی وجود واقعی دارد؟ زیبایی مطلق است یا نسبی؟ زیبایی ذاتی تزکیه نفس است و هنرمند را به لزوم آشنایی با طبیعت و تقلید دقیق تر از آن فراخوانده و لذت‌های ناشی از هنر را برای تعالی روح مفید می داند. (کاپلسون، ۱۳۸۸)

در واقع زیبایی، امر زیبا، امر مطبوع، زیبایی هنری و طبیعی، التذاذ حاصل از مواجهه با هریک و تفاوت های آن ها در اثر شناخته شده ارسطو، بوطیقا، به عنوان اولین اثر مدون در زمینه نقد هنری، از همان روزهای نخستین بحث در رابطه با ارتباط هنر و زیبایی، از حوزه فلسفه هنر جدا شد و از آغاز تولد فلسفه در یونان باستان، در آثار افلاطون همچون هیپپاس بزرگ، ضیافت، قوانین و برخی قطعات پراکنده در دیگر مکالمات او، آغاز شد، زیبایی در گذر تاریخ فلسفه، در اندیشه برخی فلاسفه که از بزرگ ترین ایشان می توان از هگل نام برد، با هنر پیوندی جدا نشدنی داشته است، و در اندیشه برخی فلاسفه، همچون کانت، در شاخه ای جدا از انواع حکمت نقادانه بررسی شده است، در واقع کمتر واژه ای وجود دارد که مثل زیبایی و دانش مرتبط با آن، زیبایی شناسی، تاریخی پرفراز و نشیب را طی کرده باشد. (رادى و افضل، ۱۳۹۳)

از کهن ترین دیدگاه ها درباره زیبایی دیدگاه اندیشمندان یونان باستان است. بحث مدون از زیبایی در یونان باستان از فیثاغورس آغاز شد. (دورانت ۱۳۷۸، ۲۱۹) فیلسوفان و هنرمندان از ابتدای تاریخ بر سر زیبایی اختلاف نظر داشتند به صورتی

<sup>4</sup> Harmonia

<sup>5</sup> Symmetria

<sup>6</sup> Aesthetica

که افلاطون زیبایی را هماهنگی اجزا با کل می‌دانست و آن را به دو نوع زیبایی طبیعت و موجودات زنده و زیبایی هندسه، خط و دایره تقسیم می‌کرد. او معتقد بود که زیبایی طبیعی نسبی است، در حالی که زیبایی هندسی یا آنچه به دست بشر ساخته می‌شود مطلق است و آنچه در نظریه افلاطون، زیبایی هندسی نامیده شده را لوکوربوزیه زیبایی مهندسی نامیده است. هگل بر اساس نظریات افلاطون، قائل به دو نوع زیبایی طبیعی و هنری بود. در هر حال تصدیق یقینی برای وجود خارجی زیبایی بسیار مشکل است.

زیبایی چنان که گفته شد به طور کلی و در ساده ترین تعریفش آن چیزی است که لذت بخش باشد، در نتیجه مردم ناچار می‌شوند بپذیرند که خوردن و بوییدن و سایر احسانهای جسمانی هم می‌توانند هنر به شمار روند (رید، ۱۳۹۳)

### زیبایی شناسی و هنر از دیدگاه سقراط، ارسطو و افلاطون

مشکل اصلی دیدگاه‌های سقراط در این حقیقت نهفته است که او چیزی ننوشته و کسانی که مانند کسنوفون<sup>۷</sup> و افلاطون درباره او مطالبی نوشته‌اند، اطلاعات ضد و نقیضی را ارائه کرده‌اند. خوشبختانه در رابطه با دیدگاه‌های زیبایی‌شناختی سقراط ایراد اندکی دیده می‌شود؛ زیرا در این حوزه تنها کسی که ما را از دیدگاه‌های سقراط آگاه می‌کند، کسنوفون است. در کتاب خاطرات سقراط، آنچه را که افلاطون از زبان سقراط درباره زیبایی می‌گوید احتمالاً دیدگاه خود افلاطون است، اما برعکس همه شواهد نشان می‌دهد مکالماتی که کسنوفون با هنرمندان ضبط کرده است، معتبر و قابل اعتماد هستند. سقراط (۴۶۹-۳۹۹) مسائلی انسانی مطرح کرد، درست شبیه به آنچه را که سوفسطاییان بیان کرده بودند؛ اما موضعی که اتخاذ کرد با موضع سوفسطاییان متفاوت بود. در حوزه منطق و اخلاق سوفسطاییان نسبی‌گرا بودند؛ در حالی که سقراط مخالف نسبی‌گرایی بود؛ اما در قلمرو زیبایی‌شناسی قضیه طور دیگری بود. فرض اساسی سقراط درباره زندگی به او اجازه نمی‌داد که خوبی و حقیقت مطلق را انکار کند اما این مسئله او را از اینکه وجود عناصری نسبی را در هنر تایید کند، باز نمی‌داشت. او در حوزه اخلاق مخالف سوفسطاییان بود، اما در زیبایی‌شناسی این گونه نبود. برعکس، در این مورد [زیبایی‌شناسی] با اندیشه‌ها و ملاحظات آنها همسو بود. (فاستر گیج، ۱۴۰۱)

در رساله میهمانی از سرآغاز مکالمه زیبایی حضور دارد. وجه تسمیه میهمانی نیز به این علت است که گفتگو در منزل آگاتون از تراژدینویسان آن دوره برگزار شده، و او جایزه ای برای اولین اثر تراژیک خود برده بود و بخاطر همین امر میهمانی داده بود. آپلو داستان را روایت کرده، می‌گوید: «در راه رفتن به میهمانی آگاتون، سقراط را دیدم که برخلاف همیشه تمیز و مرتب است و کفش به پا دارد.» آپلو با تعجب می‌پرسد: «به کجا چنین زیبا می‌روی؟» سقراط می‌گوید: «برای شام به خانه آگاتون دعوت دارم، از این رو خود را آراستم، زیرا زیبا باید نزد زیبا رفت.»

سقراط عمدتاً به خاطر علم اخلاق و منطق، معروف و شناخته شده است، اما شایسته جایگاهی مناسب در تاریخ زیبایی‌شناسی است. براساس آنچه که کسنوفون نقل می‌کند، اندیشه‌های سقراط درباره زیبایی‌شناسی بدیع، دقیق و مهم بودند. اما اگر آن گونه که برخی معتقدند اینها اندیشه‌های خود او (سقراط) نباشند، بلکه توسط کسنوفون به او نسبت داده شوند، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ نویسنده تغییر خواهد کرد اما این حقیقت همچنان باقی خواهد ماند که اندیشه‌های مذکور در آتن به هنگام گذر از قرن پنجم به قرن چهارم پیش از میلاد ظهور پیدا کردند و به عنوان مهم‌ترین اندیشه‌های زیبایی‌شناختی در تاریخ باقی ماندند.

مطابق با این نظر که افلاطون به سقراط نسبت می‌دهد، تمام زیبایی این جهانی و محسوس سایه ای از زیبایی مطلق و حقیقی است که ارس به نفس الهام می‌کند. در کتاب جمهور فرض شده است که هرگاه تعداد زیادی از افراد نام مشترکی داشته باشند دارای یک مثال (Idea) یا صورت (form) مطابق خواهند بود. سقراط، به این نتیجه ای دست یافت مبنی بر اینکه یک چیز

<sup>7</sup> Xenophon

زمانی زیباست که با هدف، ماهیت، زمان و شرایط سازگار باشد. به عبارت دیگر، متناسب باشد (همان طوری که بعدها یونانی‌ها آن را پرپون نامیدند. در حقیقت زیبایی عبارت است از تناسب و این در قرن پنجم عقیده جدیدی بود. اندیشه‌های دیگر زیبایی‌شناختی سقراط را کسنوفون در گفت‌وگویی با آریستپوس<sup>۸</sup> به اطلاع می‌رساند. سقراط در پاسخ به این پرسش که چگونه اشیای زیبا را می‌شناسد، به آریستپوس می‌گوید که اشیای زیبا بسیار متعدد و گوناگون هستند و شبیه هم نیستند. یک دونه زیبا شبیه یک کشتی‌گیر زیبا نیست و یک سپر زیبا شبیه یک نیزه زیبا نیست و این نمی‌تواند طور دیگری باشد زیرا یک سپر زمانی زیباست که بتواند خوب محافظت کند و یک نیزه زمانی زیباست که با سرعت بتواند پرتاب شود. هر چیزی هنگامی زیباست که به نحو مناسب در خدمت هدفش قرار گیرد: «حتی یک سپر طلایی می‌تواند زشت و یک سطل آشغال می‌تواند زیبا باشد اگر اولی به گونه‌ای نامناسب و دومی به طرز مناسب در راستای هدفش قرار گیرد. زیرا تمام چیزها در رابطه با اهدافی که خوب برگزیده شده‌اند زیبا و خوب هستند و تمام چیزهایی که در رابطه با اهدافشان بد انتخاب شده‌اند، زشت و بد هستند.» در این عبارت سقراط آنچه را که قبلا و به طور مستمر درباره خوبی می‌گفت، درباره زیبایی نیز می‌گوید. وقتی که آریستپوس این مسئله را به او یادآور می‌شود، سقراط پاسخ می‌دهد چیزی که خوب است مسلما باید زیبا باشد. این یکسان سازی برای یونانیان طبیعی و عادی بود زیرا در نظر آنان یک چیز زمانی خوب بود که کارکردش را ممکن می‌کرد و زمانی زیبا بود که تحسین‌شان را بر می‌انگیخت. سقراط معتقد بود که هیچ چیزی مورد تحسین قرار نمی‌گیرد مگر اینکه کارکردش را ایفا کند. سقراط این اندیشه را که زیبایی شی در مفید و سودمند بودن آن است، در رابطه با معماری اعمال می‌کرد. «یک خانه زمانی می‌تواند به حق مطلوب‌ترین و زیباترین خانه دانسته شود که صاحبانش بتوانند همواره آن را سرپناهی مناسب برای خود و ایمن‌ترین پناهگاه برای دارایی‌هایشان بیابند، جدا از اینکه چه نقاشی‌ها و مجسمه‌هایی در آن وجود دارد.»

نظریه سقراط به اندازه نظریه سوفسطاییان نسبی‌گرایانه است، اما تفاوتی اساسی در این میان وجود دارد. او معتقد بود که یک سپر زمانی زیباست که برای هدفش مناسب باشد، در حالی که سوفسطاییان آن را زمانی زیبا می‌دانستند که مطابق ذوق و سلیقه بیننده باشد. دیدگاه سقراط کارکردی اما دیدگاه سوفسطاییان نسبی‌گرایانه و ذهنی بود.

افلاطون، از پیشگامان حوزه زیبایی، درباره کیفیت زیبایی مانند تناسب، اندازه، تقارن و تأثیر هنر بر مردم بحث می‌کند؛ وی زیبایی را تظاهر ایده در ماده دانسته و معتقد است آثار هنری از طریق تقلید از اشیای طبیعی به وجود می‌آیند. از آنجاییکه اشیاء طبیعی خود بازتاب مثل اند، هنر سومین مرحله دوری از حقیقت است.

افلاطون زیبایی را در اندازه و تناسب می‌دید و عقیده داشت که زیبایی یعنی تناسب اجزا با یکدیگر و با کل مجموعه و اساس کار هنر را در سازگاری با طبیعت می‌دید. از نظر وی، تقارن و کیفیت اندازه همواره زیبایی را کامل می‌کنند. افلاطون اعتقاد به وجود دو عالم داشت؛ عالم معقول و عالم محسوس. بر مبنای عقیده وی عالم معقول از طریق عقل قابل درک است و عالم محسوس از طریق احساسات. بنابر عقیده افلاطون، آدمی در سیری نزولی، از عالم برین (که او آن را عالم مثال نامید) به این عالم آمده است و عالم طبیعت، خود تقلیدی از عالم مثال است و بنابراین، هنر در منظر او گونه‌ای تقلید از تقلید است. افلاطون عقیده داشت که همه اشیاء مصنوع، بهره‌مند از صورتهای جاودانشان هستند و هرچه در این عالم به چشم می‌آید، تقلیدی از عالم مثال می‌باشد. از نظر وی هر اثری که زیبایی را مجسم می‌سازد، نوعی نسبت مستقیم با صورت مثالی دارد. زیبایی در نظر افلاطون دارای مراتب و درجاتی است. بنابر عقیده او، یک زیبایی مطلق و برتر وجود دارد که زیبایی‌های دیگر، زیبایی خود را از او گرفته‌اند. در نظر افلاطون، زیبا آن چیزی است که احساس تحسین ما را برانگیزد.

در زیبایی‌شناسی افلاطون نکته‌ای وجود دارد که در خور دقت است و باید مورد تحلیل قرار گیرد. وی در نظریه آموزشی خویش، بر تأثیر موسیقی تأکید می‌ورزد و آن را در پرورش عواطف انسانی مؤثر می‌شناسد. افلاطون در بازگویی از گفته‌های

<sup>8</sup> prepon

<sup>9</sup> Aristippus

سقراط اشاره به ویژگی های زیبایی می کند و می گوید که این ها هیچ کدام، خودزیبایی نیستند. پس خود زیبایی چیست؟ : «زیبایی عبارت است از هماهنگی اجزاء با کل».

افلاطون می گوید: «اندازه و تناسب همه جا به زیبایی و فضیلت می رسد که مستلزم اینست که زیبایی عبارت است از اندازه و تناسب.»

محققان در میان اقوال چندوجهی ارسطو در باب زیبایی، ترجیح می دهند تعریف روشن و واضح او در باب زیبایی مطرح در مابعدالطبیعه یا متافیزیک را، مبنا و محور تعریف زیبایی قرار دهند، آنجا که عناصر اصلی زیبایی را نظم، تناسب و روشنی می داند؛ امری که در بوطیقا (یا فن شعر) نیز بر آن تأکید می کند. در بوطیقا و ضمن تعریف تراژدی که آن را «تقلید کار و کرداری شگرف و تمام و دارای اندازه ای معین» می خواند، در شرح «اندازه معین»، توجهی به زیبایی دارد و این رویکرد تقریباً همان رویکرد مطرح در مابعدالطبیعه است؛ یعنی توجه به نظم و اندازه: «همچنین امر زیبا، خواه موجود زنده ای باشد و خواه چیزی باشد مرکب از اجزاء، ناچار باید بین اجزای آن نظم وجود داشته باشد و همچنین باید اندازه ای معین داشته باشد. چون زیبایی شرطش داشتن اندازه ای معین و همچنین داشتن نظم است. به همین جهت موجود زنده اگر زیاده از حد کوچک باشد، ممکن نیست که بتوان آن را زیبا شمرد؛ زیرا چون چشم فرصت بسیار کوتاهی برای رؤیت آن دارد، به ادراکش نائل نمی گردد. همچنین اگر زیاده از حد بزرگ باشد، بر آن محیط نمی شود، بلکه وحدت و تمامیت آن نیز از نظر بیننده مخفی و مستور می ماند.» (افلاطون، ۱۳۹۶)

این رویکرد ارسطو، دامنه زیبایی را به پهنه محسوسات کشاند. به عبارت دیگر توجه به امور کمی در باب تعریف زیبایی، مصادیق این تعریف را اشیای محسوس و ملموس قرار می داد یا به دیگر سخن این تعریف بیشتر بر اشیای محسوس و ملموس قابل انطباق بود. به تعبیر محققان «فرهنگنامه تاریخی مفاهیم فلسفه» این یعنی رویکردی کاملاً کارکردی که گرایش شدیدی به مفهوم صناعی بودن آثار هنری دارد تا تجریدی بودن آنها.

افلاطون تقریباً همه مسائل بنیادی زیبایی شناسی را مطرح کرده و برخی از آنها را عمیقاً مورد بررسی قرار داده است. پرسش هایی که او مطرح کرده و استدلالهایی که او آورده به نحو حیرت آوری متنوع و عمیق هستند. به نظر افلاطون هنر و آفرینش زیبایی محصول از خود به درشدگی هنرمند در لحظه آفرینش می رساند. زیباترین بحثی که افلاطون در مورد الهام و «الهام» هنری است. این نکته ما را به مفهوم آفرینش هنری کرده در مکالمه ایون جای دارد. در این مکالمه سقراط می گوید که شاعران به نیروی الهام در حالت جذبه و از خود بیخبری با خداوند شعر ارتباط می یابند، و به سان حلقه ای از زنجیری آهنین که با سنگ مغناطیس برخورد می کند، از نیروی آن برخوردار می شود، حلقه های دیگر نیز که مفسران شعر و شنوندگان آن باشند به سهم خود در برخورد با حلقه شعر از آن نیرو بهره می برند. یعنی شاعر از خود اراده ای ندارد، بل در حالت مکاشفه و شهود شعر می گوید، نکته ای که پس از افلاطون بارها از سوی بسیاری از شاعران تصدیق شده است. (فهیمی، ۱۴۰۱)

در آثار افلاطون اثری از نظام زیبایی شناسانه نیست، اما می توان دید که برداشتی کارکردگرا از اثر هنری مطرح می شود، و به همین دلیل نیز آثار هنری بر اساس سود و زبان هایشان مورد داوری قرار می گیرند. این نکته بسیار منطقی است که هرگاه هنر را در حد سایر فنون در نظر آوریم، داوری در مورد آن نیز ناگزیر بر اساس کارکردهایش شکل گیرد. هنر به نظر افلاطون تقلیدی است از واقعیت. اما واقعیت تقلیدی است از ایده. (منوچهری و ریخته گران، ۱۴۰۰)

برخلاف دیدگاه ایده آلیستی افلاطون، ارسطو تفسیری عینی تر از زیبایی دارد. وی بر ویژگی های قابل رؤیت یک پدیده در زیبایی شناسی تمرکز کرده و به زیبایی حسی عینی بخشیده است. ارسطو می گوید: «یک پدیده زیبا خواه یک موجود زنده یا هر ساختاری که از اجزائی تشکیل شده است، باید نه تنها از ترتیب منظمی از آن اجزا برخوردار باشد، بلکه باید نسبتها و اندازه هایی داشته باشد که تصادفی نباشد.» (ارسطو، ۱۳۹۲). ارسطو به زیبایی حسی عینی بخشید.

از دید ارسطو زیبایی، دستاورد هماهنگی و تناسب و سازواری اجزاء در یک سامانه شمرده می شود که در آن همه اجزاء لزوماً وحدت یافته هستند. دیدگاه ارسطو معطوف به فعالیت هنرمند بوده و کار هنرمند را تصویری از جهان طبیعی می داند؛ البته این الگوبرداری موجب تظهير احساسات، سرگرمی و تکامل اخلاقی می شود. ارسطو زیبایی را به هماهنگی تناسب و نظم آلی

اجزاء در کل بهم پیوسته تعریف می کند در این تعریف زیبایی به نظم و اندازه در یک مجموعه شناخته شده است یک موجود زنده برای آنکه زیبا باشد باید در اجزایش نظم و وجود داشته باشد و همچنین دارای اندازه معینی باشد. نه خیلی بزرگ باشد، نه خیلی کوچک و... این تعریف مستلزم اینستکه زیبا متعلق تفکر باشد نه متعلق میل.

با توجه به اینکه سقراط «تعریف» یا مفهوم کلی را مقیاس کلی جزئیات می داند که با از بین رفتن این جزئیات از بین نمی رود، وی مفهوم کلی زیبایی را که برای آن برای آن واقعیتی جدای از جزئیات قائل است. معیار زیبایی های جزئی می داند که این نظر بشکل پخته تر در اندیشه های کار افلاطون در قالب زیبایی مطلق نمایان می شود.

ارسطو نیز نسبت به موضوع زیبایی توجه کافی مبذول می دارد و پس از بررسی و طبقه بندی: هنرها، و مخصوصا شعر و موسیقی و رقص را به تفصیل مورد بحث قرار می دهد. از دیدگاه ارسطو، انسان به طور طبیعی به آهنگ و وزن تمایل دارد و از آن لذت می برد و این تمایل همانا تمایل به زیبایی است. ارسطو بر آن است که زیبایی دارای کارکردی اساسی است، بدین معنی که اندوه و ترس را از وجود انسان می سترد و روان را تطهیر می کند. او اعتقاد دارد: « ابداع هنری، نتیجه میل و رغبت شدید انسان به ایجاد اشکال و صور، و نیز شوق وافر به بیان و تعبیر احساسات است.» (ارسطو، ۱۳۶۸) او هنر را تقلیدی از طبیعت و همچون آیین های در برابر آن می داند و انسان را موجودی می شمارد که از تقلید لذت می برد.

ارسطو با ایجاد تغییر در تعریف تقلید، خیال پردازی های هنرمندانه را هم وارد مفهوم تقلید کرد چرا که معتقد بود هنر می تواند کار طبیعت را تکمیل نماید از همین رو مساله احتمال را وارد قلمرو هنر کرد و آن را در مقابل تصویری رواق داد که آفرینش هنری را تقلید صرف و کپی کردن واقعیت می دانست. منظور ارسطو از احتمال این بود که شاعر موظف به تصویر کردن آن چه که واقع شده نیست، بلکه می تواند در مورد آن چه که ممکن است رخ دهد و محتمل الوقوع است، سخن بگوید. به زغم او در تراژدی ممکن است افعالی را به قهرمانان نسبت دهیم که گر چه احتمالا اتفاق نیفتاده اما منطبق وقوع آن وجود دارد. ارسطو، برخلاف افلاطون که هنر را خارج از حوزه شمول معرفت و علم میدانست؛ هنر را ذیل علوم قرار داد. ارسطو قبلا علوم را به نظری، عملی و تولیدی تقسیم کرده و هنر را جزء علوم تولیدی قرار داد که هدف نهایی آن ساختن اشیاء زیبا و سودمند است. بدین ترتیب قرار دادن هنر در امتداد تولید سبب شد تا هنرها بر اساس میزان مهارت هنرمند در باز نمود طبیعت قضاوت شوند و ارتباط این نوع آفرینش با الهام کم رنگ بشود.

آراء ارسطو در خصوص هنر و زیبایی در آثار مختلف وی از جمله ما بعدالطبیعه، سیاست، اخلاق نیکوماخس و ... به طور پراکنده مطرح شده است. ولی در عین حال وی در کتاب فن شعر (بوطیقا)، مجموعه مدونی از آراء خود را در مورد شعر (به ویژه شعر تراژیک) ارائه داده است که این کتاب را می توان اولین رساله مستقل در باب هنری شاعری دانست. نظرات ارسطو در باب هنر دارای ویژگی های منحصر به فردی است که موجب ماندگاری و تأثیر گذاری آن شده است از جمله:

ارائه دیدگاهی واقع گرایانه در مورد هنر و زیبایی، استقلال قائل شدن به هنر و قرار دادن آن ذیل حکمت، فرا رفتن از نظریه تقلید که نظریه رایج زمان زمان وی بود، تلاش برای ممانعت خلط ارزشهای زیبا شناختی و ارزش های اخلاقی، توجه به تراژدی به عنوان یک ژانر فلسفه هنر و طرح این مسئله مهم که تراژدی، که به منظور رسیدن به غایتی معلوم، شیوه های عقلانی و منطقی را به کار می گیرد.

ارسطو هنر را صرفا در پرتو محصول جستجو نکرد، بلکه آن را در توانایی و مهارت و استعداد ایجاد و آفرینش تحلیل نمود. بدیهی است که توانایی و استعداد هنرمند بر پایه دانایی و معرفت و آگاهی او به قواعد و هنجارهای ایجاد و خلق استوار است. در نظر ارسطو هنر دارای سه محور بود؛ یکی فرایند تولید، دوم دانش و مهارت تولید و سوم محصول سازندگی و تولید است. همچنین او هنر را در برابر طبیعت قرار داد و گفت هر دوی آنها در یک چیز مشترک هستند و آن هم غایت است. ارسطو هنر را با دانایی و علم پیوند داد. با این حال انگاره ای را جهت و تمیز میان علم و هنر عرضه داشت و مدعی شد علم با هستی سروکار دارد و حال آنکه هنر با سیورورت و شدن مرتبط است.

نکته مهمی که در بررسی هنر از دیدگاه ارسطو حائز اهمیت است؛ اینکه او در بحث از هنر خود را به تعمیم های کلی مشغول نداشت، بلکه به پدیده های خاص و عناصر تشکیل دهنده آنها توجه نمود؛ بدین معنا که مناسبت میان هنر، مصالح کارمایه و مواد شرایط آن را بررسی نمود. به گمان وی مصالح را باید یکی از ارکان ضروری شکل گیری مواد و مصالح دانست. و پنج حالت را در به کارگیری مصالح و مواد در نظر گرفت. (معصومی، ۱۳۹۷)

نزد ارسطو، هنر و طبیعت در مقابل یکدیگر قرار ندارند، زیرا هنر تقلید از طبیعت است و هر چند می تواند نقایص طبیعت را برطرف کند و طبیعت را تکمیل کند و چیزی جدید بیافریند و خلاقیت هنرمند دخیل است هنر ساختاری مشابه ساختار طبیعت دارد، اما علی رغم این مشابهت، ارسطو تفاوت هایی نیز بین هنر و طبیعت قائل است، از جمله این که منشأ لذت ناشی از طبیعت، خود پدیده های طبیعی هستند. ولی در مورد هنر، مشابهت اثر هنری با اصل خود، موجب لذت می شود. همچنین برخلاف طبیعت، علت اثر هنری، هنرمند است و نه خود اثر، با وجود این از جهت غایت که ایجاد محصول است، تفاوتی نمی کند که محصول ساخته طبیعت باشد و یا ساخته هنرمند، هر چند هنرمند می تواند محصولاتی متفاوت از خود تولید کند مانند شعر، نقاشی، موسیقی، در حالی که طبیعت قادر به چنین کاری نیست.

به تعبیر ارسطو هنر را نباید چون افلاطون شیدایی مینوی شمرد، بلکه باید آن را فعالیتی سامانمند دانست که هیچگونه گریز و اغراق از معیارهای اندیشه و عقل را بر نمی تابد. در هنری چون تراژدی شایسته است یک سلسله رویداد را پشت سرهم و برطبق قوانین ضرورت، و احتمال در ارتباط با یکدیگر توصیف نمود. بدین معنی که رویدادها باید در زنجیره منطقی که در هر کار هنری وجود دارد و در پرتو آن رویداد از سطح احتمال به منزلت ضرورت تحول می یابد، حفظ شود. باید گفت وی مدعی است که هنر حقیقت تازه ای می آفریند و از این رو شرط مطرح شده، در دفتر دهم جمهوری در مورد پیوند شعر با مجاز و دوری آن از حقیقت را به باد انتقاد می گیرد. به نظر ارسطو، شعر حاصل حقیقتی است کلی و از این رهگذر واجد ارزشی حیاتی است.

تعریف ارسطو از زیبایی در رساله معروف خطابه آمده است. در این نوشته چنین بیان شده که زیبایی عبارت است از چیزی که به خودی خود واجد ارزش باشد و به همین اعتبار موجب التذاذ گردد. از این تعریف بر می آید که ارسطو دو خصلت را در باره زیبایی برشمرد: یکی آنکه ارزش آن ذاتی و درونی باشد و دیگری آنکه زیبایی را امری شمرد که موجب التذاذ می گردد. ویژگی نخست، جنس این تعریف و خصوصیت دوم فصل آن را تشکیل می دهد. گفتنی است تعریف ارسطو در باب زیبایی ریشه در دریافت عمومی در فرهنگ یونان کهن دارد.

از آنچه ارسطو درباره زیبایی گفت می توان چنین نتیجه گیری کرد که زیبایی متضمن خیر و نیکی است، اما هر خبری زیبا نیست. زیبایی مستلزم لذت است، اما هر لذتی محصول زیبایی نیست. در اینجا باید دقت نمود که به گفته وی در کتاب سیاست هدف از آموختن هنر نقاشی... بیشتر این است که مردمان دیده ای زیباشناس پیدا کنند و از زیبایی ذوق بگیرند؛ زیرا در همه کارها سود جستن شایسته آزادگان و برمنشان نیست. به گفته وی زیبایی به اندازه، نظم و تناسب تکیه دارد. در بخش پنجم فصل هفتم از کتاب بوطیقا آمده است: «در هر چیز کاملی که مرکب از اجزا باشد زیبایی تنها در نظم و ترتیب میان اجزا نبوده، بلکه باید حد معینی از بزرگی نیز موجود باشد؛ زیرا زیبایی در بزرگی و نظم است. بنابراین جانوری که بسیار کوچک و خرد باشد، زیبا نمی تواند بود، زیرا هر لحظه از نظر می گریزد و ادراک ما را مبهم و نامشخص می سازد و نیز جانوری بسیار بزرگ زیبا نمی تواند بود، زیرا تمام اجزای آن در یک لحظه به نظر نمی آید و تمامیت و کمال آن درک نمی شود.» (زرین کوب، ۱۳۸۹)

### نتیجه گیری

افلاطون در رساله هیپپاس بزرگ گفت و گو و مناظره استادش سقراط با شخصی به نام هیپپاس را به نمایش می گذارد. افلاطون در همین آغاز یکی از مهمترین پیشفرض های خود در تعریف زیبایی را متذکر می شود بدین ترتیب که سقراط به هیپپاس می گوید که به دنبال «زیبایی» است زیرا هیپپاس به بیراهی می رود و گمان می کند که منظور سقراط این است که

<sup>1</sup> Rhetoric



چیز زیبا کدام است اما او فوراً بیان می‌دارد که سواش درباره چستی زیبایی است نه اینکه چه چیز زیباست. سقراط سه تعریف از زیبایی مطرح و بعد نقد می‌کند: تناسب، سودمندی (کارآمدی)، خوشایندی (التذاد).

افلاطون معتقد است که نمی‌توان به قدر بسنده به پرسش از زیبایی پرداخت؛ مگر در چارچوبی که شامل موضوعات دیگر نیز می‌شود. افلاطون در رساله‌هایش در سه گفت‌وگوی مختلف به موضوعاتی اشاره می‌کند تا در جوار آنها به مساله زیبایی بپردازد. او در سه رساله هیپاس بزرگ، مهمانی و فائدروس به سه شیوه مختلف درباره زیبایی گفت‌وگو می‌کند. گرچه افلاطون در گفت‌وگوهای دیگر هم به انحای مختلف به مساله زیبایی می‌پردازد؛ اما در این سه رساله محور اصلی زیبایی است. کانون این گفت‌وگوها اندیشیدن درباره زیبایی است. سقراط در «هیپاس بزرگ» می‌کوشد در گفت‌وگو با هیپاس که سوفیست است، به تعریفی تردیدناپذیر از زیبایی برسد و این کوششی است که نافرجام می‌ماند. او در این گفت‌وگو نشان می‌دهد زیبایی را نمی‌توان بریده از هر زمینه‌ای و به طور مجزا به بحث گذاشت.

ارسطو با افلاطون در مورد اهمیت توجه به هنر از دیدگاه کارکردی هم نظر بود. اما در حالی که افلاطون بیشتر به کارکردهای اجتماعی هنر می‌اندیشید و دیدگاه سختگیرانه او درباره هنر نیز از همین کارکرد اجتماعی نشات می‌گرفت، ارسطو به کارکردهای فردی، درونی و روان‌شناختی هنر توجه کرد و آن را با طرح مساله کارتارسیس مدون کرد. بیش از حدود ۶ قرن، حوزه ادبیات و شعر (به خصوص در اروپا)، تحت تأثیر بوطیقا یا فن شعر یا فن شاعری ارسطو قرار داشت و این کتاب در میان شاعران و نظریه پردازان هنر، از اهمیت و اعتبار ویژه‌ای برخوردار بود. در حال حاضر نیز کتاب فن شعر به عنوان یک متن کلاسیک به ویژه در حوزه نقد ادبی، مورد توجه است.

افلاطون که همه‌توجه اش متوجه اخلاق بود، زیبایی را در مرحله عالیش با خیر و نیکی یکی دانست و هنر را جزء علم اخلاق بحساب آورد. ولی ارسطو در این باره چیزی چندان صریح نگفته است. در برخی از کتابها مانند خطابه زیبایی و خیر را یکی می‌داند و در برخی دیگر مانند ما بعدالطبیعه صریحاً بیان می‌کند که آن دو متفاوت هستند. این عبارت ظاهراً بین زیبا و اخلاقی فرق می‌گذارد و می‌توان آن را متضمن این امر دانست که زیبا از آن جهت که زیباست، صرفاً متعلق میل نیست، همچنین ارسطو زیبا را از آنچه صرفاً مطبوع و خوشایند است و برای حواس دلپذیر می‌باشد متمایز می‌داند. از نظر او، صور اصلی زیبایی، نظم همسازی و روشنی است علم به این سه خصلت است که به ریاضیات ارزش خاصی در شناختن اشیاء زیبا می‌بخشد.

نزد افلاطون، زیبایی هم‌چنان از بدن زیبا آغاز می‌شود، اما در یک ترافرازندگی (=استعلای) آشتی‌ناپذیر به زیبایی عقلانی می‌رسد و درست در همین پایگان جدید عقلانی است که زیبایی جسمانی میان تهی می‌شود و حتا با روادید فیلسوف، امکان انکار ارزش آن نیز فراهم می‌شود. از این رو پافشاری افلاطون برای پاسداری از دیالکتیک، رویارویی او با یگانگی یونانی را اجتناب‌ناپذیر می‌کرد. اوج این ستیهندگی در گفت‌وگنامه گفت‌ونوش (=سمپوزیوم، ضیافت، مهمانی) با جدایش زیبایی بدن از زیبایی جان به ثمر می‌رسد. جایی که زیبایی بدنمند نه پاره‌ای بایسته از زیبایی نهایی بلکه نخستین پله از پلکانی است که به این زیبایی راه می‌گشاید.

به طور کلی در فلسفه هنر و زیباشناختی گاهی مفهوم زیبایی محور را تشکیل می‌دهد و گاهی هنر کانون توجه قرار می‌گیرد. افلاطون مفهوم زیبایی را مبنای خویش قرار داد اما ارسطو در آغاز بوطیقا مقوله زیبایی را رها نموده، مطالعه هنر را رهنمود مطالعات خود قرار داده است؛ بدین معنا که او مفهوم عینی و ملموس هنر بر بحث انتزاعی هنر ترجیح داد. به همین دلیل است که موسیقی و رقص و سپس شعر را بررسی کرد. ارسطو همانند افلاطون برای هنرها وجهی کارکرد تعلیمی و تربیتی نیز قائل است، چنان که در کتاب هشتم سیاست، در کنار خواندن، نوشتن و ورزش، آموختن نقاشی و موسیقی را، به عنوان اموری که در تربیت جوانان مؤثر است توصیه می‌کند. از نظر ارسطو هنر تأثیرات جدی اخلاقی بر مخاطب دارد (موافق با افلاطون) ولی ارزش اخلاقی نباید با ارزش زیباشناختی خلط گردد.

ارسطو به عنوان یک فیلسوف دغدغه مشترکی با افلاطون داشت و آن هم دغدغه حقیقت و منشاء حقیقت و البته چگونگی رسیدن به آن بود. اما وی پیش فرض مهم و اساسی افلاطون درباره توضیح حقیقت را که نظریه مثل وی بود از پایه نفی و رد

کرد و آنرا محصول اوهام و خیالات افلاطون می دانست. ارسطو به نفی هرگونه عالم مثالی ورای جهان پرداخت و منشاء حقیقت را در همین دنیای مادی جستجو نمود. تفاوت مبنایی میان افلاطون و ارسطو درباره مفهوم هنر از نظر افلاطون هنر نمی تواند انسان را به دانش و معرفت حقیقی برساند و به اصطلاح هنر معرفت آفرین نیست؛ اما ارسطو معتقد است که شعر به ویژه تراژدی می تواند انسان را به معرفت و شناخت برساند. افلاطون معتقد به عالم مثل است و در مورد زیبایی یک ایده متعالی و کلی و مطلق را می پذیرد که منشاء زیبایی است و همه اشیاء زیبا، زیبایی خود را از آن می گیرند. در مقابل ارسطو فاقد سرسخت ایده افلاطونی است و وجود زیبایی آرمانی (یا ایده آل) را بیرون از زندگی زمینی رد می کند. به همین دلیل بر روی مفهوم تقلید تاکید می کند تا نشان دهد که نهایتاً هنر را باید محصول زندگی زمینی دانست.

#### منابع

- احمدی، بابک. (۱۳۹۰). حقیقت و زیبایی، نشرمرکز، تهران.
- ارسطو. (۱۳۶۸). فن شعر، ترجمه زرین کوب، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر
- ارسطو، (۱۳۹۲). خطابه، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، هرمس، فصل ۹
- افلاطون. (۱۳۹۶). ضیافت، یا سخن در خصوص عشق، ترجمه محمدعلی فروغی، تهران: صدای معاصر.
- پنج تنی، منیره. (۱۳۹۳). زیبایی و فلسفه هنر در گفتگو: ارسطو، فرهنگستان هنر، تهران.
- جاویدی کلاته جعفرآبادی، طاهره، عبدلی، افسانه. (۱۳۹۶). زیبایی شناسی و هنر از دیدگاه ماکسین گرین و اشارات تربیتی آن، مجله رویکردهای نوین آموزشی، ۱۲ (۲)
- دورانت، ویل. (۱۳۹۴). تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: نگاه.
- رابینسون، جنیفر. (۱۳۹۰). مسائل زیبایی شناسی، ترجمه محسن کرمی دوماه نامه فرهنگی هنری بیناب، شماره بیست و چهار، انتشارات سوره مهر
- رادی، مطهر، افضل، جلال الدین. (۱۳۹۳). در باب زیبایی شناسی، فصلنامه نقد کتاب، ۱ (۴ و ۳)
- رید، هربرت ادوارد. (۱۳۹۳). معنی هنر، مترجم نجف دریابندری، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۹). ارسطو و فن شعر، تهران: امیرکبیر.
- ضیمران، محمد. (۱۳۹۷). فلسفه هنر ارسطو، فرهنگستان هنر، تهران
- فاستر گیج، مارک. (۱۴۰۱). نظریه های زیبایی شناسی، ترجمه احسان حنیف، تهران: فکر نو.
- فهیمی، حبیب الله. (۱۴۰۱). هنر و زیبایی از دیدگاه افلاطون، دوفصلنامه پرتو خرد، ۱۳ (۲).
- کاپلسون، فردریک. (۱۳۸۸). تاریخ فلسفه: یونان ورو، م ج ۶، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، تهران، علمی و فرهنگی
- معصومی، سعیده. (۱۳۹۷). رویکردی بر زیبایی و هنر از دیدگاه ارسطو، چهارمین کنگره بین المللی فرهنگ و اندیشه دینی
- منوچهری مقدم، سارا، ریخته گران، محمدرضا. (۱۴۰۰). نسبت دیالکتیک وجودی و ادراک زیبایی در فلسفه افلاطون، دوفصلنامه هستی و شناخت، ۸ (۲).
- یگر، ورنر. (۱۳۹۳). پایدیا. ترجمه محمد حسن لطفی. انتشارات خوارزمی. صص ۴۰-۴۳